

دو فصلنامه تخصصی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸: ۱-۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۰۵/۱۴

"آز" و "داد": آسیب‌شناسی سیاسی شهریاری در شاهنامه فردوسی*

تقی رستموندی**

چکیده

تلاش فردوسی در شاهنامه برای رمزگشایی علل ظهور و سقوط قدرتها در تاریخ سیاسی ایران، مبتنی بر رویکردی آسیب‌شناسانه است که در قالب شعر، تجسم یافته است. وی معیاری برای دوام و ثبات نظامهای سیاسی ارائه کرده است. در این مقاله با توجه به «منطق عملی» اسپریگنز در شناخت اندیشه سیاسی، آرا سیاسی فردوسی بازخوانی شده است.

واژگان کلیدی: آز، داد، شهریاری، فردوسی.

* این مقاله بر گرفته از پروژه "اندیشه سیاسی در ایران پیش از اسلام و تاثیر آن بر جهان" است که با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران انجام شده است.

Trostamvandi@yahoo.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور.

۲/ پژوهش سیاست نظری، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸

مقدمه

مشاهده بحران و تشخیص درد به همراه ترسیم وضع بدیل و راه دستیابی به آن، چهار مؤلفه اندیشه سیاسی شمرده می‌شود. هر اندیشه سیاسی در فرایندی شکل می‌گیرد که با مشاهده بحران آغاز می‌گردد و با راهکار دستیابی به وضع بدیل پایان می‌پذیرد. اندیشمند سیاسی در مواجهه با وضعیتی که وی آن را بحران می‌انگارد، برای تشخیص منشأ بحران در پی استقرار وضعیت بدیل می‌باشد. این فرآیند فکری که در عمل همان اندیشه‌ورزی سیاسی است، به صور گوناگونی انجام می‌پذیرد. فلسفه سیاسی، ادبیات سیاسی و کلام سیاسی از جمله این صور است. در تفکر سیاسی ایرانی، ادبیات سیاسی از انواع بارز اندیشه سیاسی است و شاهنامه فردوسی یکی از مصادیق برجسته اندیشه ورزی سیاسی است. فردوسی در شاهنامه، شاهد بحران ثبات شهریاری و در تلاش برای تشخیص منشأ بحران و راه دوام و ثبات سیاسی بوده است. بر این اساس می‌توان گفت وی الگوی تقابل «داد» و «آز» را در چارچوب اندیشه ایرانشهری ارائه کرده است. مرور اجمالی تحولات سده چهارم هجری نشان می‌دهد که فردوسی در یکی از حساس‌ترین زمانه‌ها یا به عبارتی بهتر در یک نقطه عطف تاریخی، دست به تألیف شاهنامه زده است. عناصر اصلی در جنگ‌های شاهنامه، سرداران و سپاهیان ترکی بودند که خاستگاهشان یا غزنه بود یا ماورالنهر و از آنجا که نیشابور مرکز نظامی خراسان بود، بسیاری از این جنگ‌ها در این شهر و حول و حوش آن به وقوع می‌پیوست. شاهنامه فردوسی روایت تاریخ باستان ایران در قالبی حماسی است و جنگ مهم‌ترین محور حماسه است، چنانکه فردوسی می‌گوید:

سراسر زمانه پر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود

در شاهنامه ۲۰۰ جنگ شامل ۱۳۸ جنگ با بیگانگان، ۳۳ جنگ با خودی‌ها و ۲۹ جنگ با موجودات افسانه‌ای آمده است. اشباع مفهومی شاهنامه از مفهوم جنگ، می‌تواند با زمانه فردوسی که عصر زوال قدرت و بروز جنگ‌های متعدد بوده است، پیوند داشته باشد. فردوسی زوال قدرت سیاسی سامانیان را به چشم دیده و این پرسش در ذهن او جای گرفته است که چگونه قدرت‌های سیاسی در سراسر سقوت به زوال می‌گریند.

_____ "آز" و "داد": آسیب‌شناسی سیاسی شهریار در شاهنامه فردوسی / ۳

این همان چیزی است که فردوسی در مقدمه شاهنامه به‌عنوان انگیزه تدوین شاهنامه ابومنصوری معرفی می‌کند. فردوسی بحران اصلی زمانه‌ی خود را «بحران قدرت» می‌بیند و در سراسر شاهنامه ماجرای پرکشمکش مبارزه قدرت را سروده است. همچنین ابعاد گوناگون این مبارزه را باز نموده است (هروی، ۱۳۸۰: ۶۹).

آسیب‌شناسی شهریار

شاهنامه در حقیقت پژوهشی در آسیب‌شناسی فرمانروایی در ایران باستان است. این چیزی است که در منطق عملی اسپریگنز «تشخیص درد» خوانده می‌شود. آسیب‌شناسی شهریار، به معنای درک علل انحطاط و فروپاشی نظام‌های سیاسی است. در فرایند آسیب‌شناسی شهریار، پژوهشگر از موضع بیرونی و با روش نقد سیاسی به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد که با علل و عوامل تضعیف شهریار و در نهایت انتقال قدرت به گروه‌ها و افراد دیگر سر و کار دارد. در آسیب‌شناسی شهریار، ضمن بررسی شالوده‌های قدرت، تحلیل چگونگی و شیوه‌های کسب و اعمال قدرت، وضعیت موجود با مجموعه‌ای از ایستارها و الگوهای مطلوب یا ارزشی محک زده می‌شود و عواملی که مانع دستیابی به الگوهای مطلوب و آرمانی شده است، به‌عنوان عناصر آسیب‌رسان شناسایی می‌گردد.

فردوسی بر خلاف اندیشه ایرانشهری در دوره باستان که به دنبال شاه آرمانی بود، به زوال شهریار می‌اندیشد. پرسش اصلی وی این است که شهریاران چگونه به فساد کشیده می‌شوند و چه مراحل را طی می‌کنند تا از اوج قدرت به حضیض ضعف فرو می‌افتند؟ پرسش دیگر این است که پیامدهای این زوال و فروپاشی چیست؟ فردوسی در بسیاری از داستان‌هایی که در آنها به زوال شهریار یا انحراف شهریاران و بزرگان اشاره می‌کند، آزمندی را به‌عنوان عامل اصلی معرفی می‌کند. در داستان اصلی شاهنامه یعنی رستم و سهراب، آز، کلید شکل‌گیری تراژدی دانسته می‌شود. آز با آن معنای گسترده و شامل که در اندیشه شاعر دارد، فزونخواهی در جاه و مال و قدرت، آرزومندی لجام گسیخته و دست‌اندازی به عالم بالاست. آزی که چشم خرد را می‌دوزد و به جای وسواس «داد»، وسوسه بیداد را به دل راه می‌دهد - در عاقبت کشتگان و کشندگان، دستی دارد

(مسکوب، ۱۳۸۱: ۳۱).

در گفتگوی خردمندانه شاهان با دستوران و آگاهان، از همواره سرچشمه پلیدی‌ها معرفی می‌شود. فردوسی در نقل داستان دیدار اسکندر با برهمنان می‌گوید:

دگر گفت (اسکندر): برجان ما شاه به کژی به هر جای همراه کیست؟
چنین داد پاسخ (برهمن) که: آزست شاه سرمایه کین و جای گناه
پرسید خود گوهر آز چیست کیش از بهر بیشی ببايد گریست؟
چنین داد پاسخ که: آز و نیاز دو دیوند پتیاره و دیرساز

ساختار شاهنامه با توجه به جهت‌گیری کلی کتاب، یعنی آسیب‌شناسی شهریاری، شکل گرفته است. این ساختار نو و کاملاً متفاوت با متون مشابه، در خدمت محتوای اثر قرار گرفته و به شاهنامه ویژگی‌های ممتازی بخشیده است. بر اساس ساختار یاد شده، مؤلف کوشیده تا حد امکان داستان‌های کتاب را بین دو بخش ابتدایی، شامل خطبه‌های آغاز سلطنت هر پادشاه و بخش انتهایی شامل دیدگاه مؤلف در خصوص همان داستان، محصور کند:

→
(آسیب‌شناسی) نتیجه‌گیری اخلاقی + اصل داستان + (شکل‌گیری داستان) + آغاز خطبه سلطنت بدین ترتیب می‌توان به تأکید گفت که شاهنامه، تنها روایت اساطیر باستانی نیست، بلکه خالق شاهنامه به مقتضای موضوع، دیدگاه‌های خود را در ضمن روایات گنجانده است. یکی از پژوهشگران شاهنامه در همین زمینه می‌نویسد: «استاد طوس با تأمل و ابراز عقیده در جای مناسب، مثلاً دیباچه داستان یا در نامه‌های شاهان و پهلوانان، جای پای به پسند خود آن کهنه روایت‌ها را ترمیم کرده است» (خجسته‌کیا، ۱۳۶۹: ۱۵-۱۴).

آسیب‌شناسی شهریاری در عصر اسطوره‌ای

در شاهنامه دو دوره‌ی اعمال قدرت از یکدیگر تفکیک شده‌اند؛ دوره‌ای که شاهان به جهانداری می‌پردازند و دوره‌ای که به کشورداری مشغولند. در دوره جهانداری و بر اساس اقلیم‌شناسی اسطوره‌ای، هفت اقلیم جهان به صورت یکپارچه زیر نگین پادشاهی یک نفر قرار دارد. شاهنامه در دوره جهانداری از شش پادشاه با نام‌های کیومرث، هوشنگ،

تهمورث، جمشید، ضحاک و فریدون به‌عنوان پادشاهان جهاندار نام می‌برد. هر یک از این شاهان به ترتیب ۶۵۰، ۳۰، ۴۰، ۳۰، ۱۰۰۰ و ۵۰۰ سال که جمعاً ۲۲۵۰ سال می‌شود، حکومت کرده‌اند.

دوره کشورداری با تقسیم جهان بین سه پسر فریدون آغاز شده است؛ اما با کشته شدن ایرج به دست تور و سلم و سپس قتل آنان به دست منوچهر، دوره کشورداری با فاجعه‌ای که بر سر مبارزه قدرت شکل می‌گیرد، رنگی خونین می‌یابد. از این پس تا مرحله یورش اعراب به ایران و فروپاشی قدرت ساسانیان، اجرای مبارزه قدرت همچنان ادامه دارد؛ با این تفاوت که از زمان منوچهر تا مرگ رستم، پهلوانان، نقش آفرینان عرصه سیاست به شمار می‌روند؛ در حالیکه پس از رستم، اجرای مبارزه‌ی قدرت به شکل دیگری ادامه می‌یابد.

براساس شاهنامه، داستان استقرار قدرت و شکل‌گیری نهاد شاهی با کیومرث آغاز می‌شود. اکثر متون تاریخی نیز این نکته را به‌عنوان اعتقاد ایرانیان مطرح کرده‌اند و برخی از آن‌ها در خصوص این‌که آیا کیومرث همان آدم، نخستین فرد از نوع انسان بوده است یا نه، بحث‌های نسبتاً مشروحی کرده‌اند. مهم‌ترین نکته در بخش ابتدایی داستان کیومرث، مسئله شروع مبارزه بر سر قدرت است. براساس شاهنامه، بچه دیوی به علت رشک بردن به پایگاه بلند سیامک (فرزند کیومرث)، قصد تصاحب تخت و دیهیم شاهی می‌کند و در نهایت، او را به قتل می‌رساند و بدین ترتیب نخستین قتل که در اکثر ادیان سامی با داستان هابیل و قابیل مطرح می‌شود، در روایت ایرانی، ماهیتی کاملاً سیاسی می‌یابد؛ به عبارت دیگر از منظر اندیشه ایرانی، نخستین خونی که در تاریخ انسان بر زمین ریخته شد، خونی بود که بر سر تصاحب قدرت ریخته شد؛ به همین جهت برپایی نخستین نهاد فرمانروایی و قدرت با چندین نخستین دیگر یعنی نخستین مبارزه قدرت، نخستین جنگ و لشگرکشی، نخستین قتل سیاسی و حتی نخستین انتقام و خونخواهی همراه می‌شود؛ چراکه هوشنگ که فرزند سیامک است به توصیه پدر بزرگش، مأمور کین‌خواهی می‌شود و پس از پیروزی بر دیوان و انتقام‌کشی از آنان، تاج شاهی بر سر می‌نهد.

جمشید و ضحاک، الگوهای انحراف

نخستین الگوی انحراف و فروپاشی قدرت در دوره اساطیری، جمشید و ضحاک هستند. جمشید الگوی فرمانروایی است که دو چهره و دو دوره فرمانروایی دارد؛ در دوره اول، او چهره‌ای کاملاً مثبت، دینی و آرمانی و اسطوره‌ای دارد، اما در پایان این دوره، دچار لغزش و انحراف می‌شود و پایان کار او به مرگ به دست ضحاک می‌انجامد. جمشید در دوره نخستین شهریار خود به پشتیبانی قدرت سیاسی و معنوی (شهریاری و موبدی) مدنیت و رفاه را برای همگان به ارمغان آورد. وی با طبقه‌بندی چهارگانه جامعه، سامان اجتماعی جدیدی را فراهم آورد و امنیت و آرامش را در همه‌ی ابعاد زندگی اجتماعی برقرار کرد؛ اما آرمانشهر جمشید، به دلیلی خاص فرو پاشید و زمینه‌ی فرمانروایی ضحاک بر ایران مهیا گردید.

فردوسی با تیزبینی سیاسی خاصی، علل انحراف قدرت جمشید و پیامدهای آن را به‌خوبی بیان می‌کند و بر نکاتی انگشت می‌گذارد که سایر منابع تاریخی به آن‌ها توجهی نشان نداده‌اند:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشان را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس	ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
گرانمایگان را ز لشگر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشان را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست
همه موبدان سرفکنده نگون	چرا کس نیارست گفتن نه چون
چو این گفته شد فر یزدان ازوی	بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی
منی چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار
چه گفت آن سخنگوی با فرّ و هوش	چو خسرو شوی بندگی را بکوش

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس

برخلاف بیشتر منابع تاریخی که علت انحراف را دعوی الوهیت می‌دانند، فردوسی بر حس خود برترینی و عجب و غرور جمشید انگشت می‌گذارد و بدین ترتیب ضمن منطقی و قابل پذیرش‌تر کردن داستان، از آن برای دوران خود و آیندگان عبرت می‌گیرد. شاعر برای القای حس خودبرترینی جمشید، در چهاربیت شش بار از واژه «من» در نقل گفتار او استفاده می‌کند. فردوسی همچنین ضمن اشاره به ترس عمومی که در برخی منابع نیز به آن اشاره شده است، گناه اصلی مخالفت نکردن با جمشید را به عهده موبدان می‌گذارد و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد که در مواجهه با جمشید نکوشیدند.

شاعر همچنین در تبیین پیامدهای گناه پادشاه، بسیار دقیق‌تر از متون تاریخی کار می‌کند و در چند مرحله بیان می‌کند که برتری جویی جمشید در مرتبه نخست در رابطه اعمال قدرت و فرمانبری مردم ایجاد اختلال می‌کند و موجب می‌شود که مردم دیگر از وی اطاعت نکنند (گسستند پیوند از جمشید یا: دل از مهر جمشید پرداخته)، در مرحله دوم عدم فرمانبری مردم به بروز قدرت‌های پیرامونی و تجزیه و فروپاشی قدرت مرکزی می‌انجامد (پدید آمد ز هر سو خسروی)، و در پایان، بروز بی‌ثباتی و درگیری، جامعه ایران را به سوی ضحاک به‌عنوان عامل احتمالی ثبات‌آفرین می‌کشاند.

داستان جمشید با ماجرای ضحاک تکمیل می‌شود. ضحاک الگوی جاودانه شهیار اهریمنی در اندیشه ایرانی است. وی از ابتدا برای کسب قدرت و ثروت پدر، به قتل سیاسی مبادرت می‌کند و با ابلیس هم‌پیمان می‌شود. از ابتدای شاهنامه پس از قتل سیامک فرزند کیومرث، این دومین قتل سیاسی است که روی می‌دهد. در شاهنامه، هنگامی که کسب قدرت به‌صورت غیرقانونی رخ می‌دهد، عنصر خشونت، به مثابه ضرورت اقدام سیاسی مطرح می‌گردد.

در ماجرای ضحاک، وسوسه کسب قدرت از همان ابتدا، کاری شیطانی تلقی می‌شود که در نهایت به سرانجام شوم خود می‌رسد. در تمام مراحل حرکت ضحاک به سمت کسب قدرت، ابلیس همواره اغواگر است. اگرچه شالوده نظام ضحاک بر ترس و وحشت

استوار است، همین نظام، دشمنش را در دل خود می‌پروراند. چنین نظامی با وجود قدرت عظیم، از یافتن کودکی ناتوان که در آینده به رهبری انقلاب مردم می‌رسد، عاجز است. حقیقت شکست و سرنگونی نظام بیداد، بخشی از پیام این داستان و بیانگر همراهی سرنوشت با اراده همگانی در غلبه بر نظام بیدادگر است.

نظام ضحاکي پس از شکست در یافتن دشمن آینده (فریدون) و اعمال سیاست زور و تهدید، به عوام‌فریبی و تبلیغات سیاسی روی می‌آورد. تلاش ضحاک برای محضرنویسی، نشانه‌ای از توجه نظام سیاسی به برخورداری از پشتیبانی عمومی است. شکل‌گیری انقلاب سیاسی، نقش‌آفرینی مردم در سرنگونی ضحاک، پیدایش رهبران و قهرمانان ملی مثل فریدون و کاوه و ساختن درفش ملی، از جمله پدیده‌های سیاسی مهمی است که فردوسی در شاهنامه، به تفصیل و متفاوت از سایر منابع تاریخی به تشریح و تحلیل آن‌ها می‌پردازد.

فریدون و پسران و داستان آزمندی در تقسیم قدرت

تقسیم قدرت از عوامل اصلی چالش‌های سیاسی در شاهنامه است. انتقال قدرت از پدر به پسر در بسیاری از خانواده‌های سلطنتی ایران از دوره اساطیری تا پایان دوره تاریخی، بستر بسیاری از مجادلات و ستیزهای نظامی بوده است. فردوسی در بسیاری از این داستان‌ها به تحلیل موشکافانه شخصیت‌های درگیر در منازعه قدرت می‌پردازد و فساد سیاسی خانواده سلطنتی را به تصویر می‌کشد.

براساس شاهنامه، نخستین اختلاف خانوادگی بین فریدون و دو برادر دیگرش درمی‌گیرد. دومین مورد، کشمکش سه پسر فریدون بر سر تقسیم جهان است. فردوسی و سایر منابع تاریخی از علت تقسیم جهان یا انگیزه‌های فریدون، چیزی به ما نمی‌گویند و آن را به مثابه امری رخ داده قلمداد می‌کنند، اما مسلم است که نحوه تقسیم جهان و سپردن منطقه ایران به ایرج هم از نظر جغرافیایی مطلوب‌تر از منطقه توران و روم بوده و هم نظر فریدون مبنی بر واگذاری تاج و تخت به ایرج، منشأ چنین اختلافی شده است. فریدون در گفتگویی با دو پسر خود که گمان می‌برند سهم کمتری از قدرت نصیب آنان شده است، علت ناخشنودی پسران را افزون‌طلبی و آرزوهای آنان معرفی می‌کند؛ آزی

که اساسی‌ترین دستاویز اهریمن در انحراف آدمی است:

به تخت خود بر نشست آرتان چرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم که در چنگ آن اژدها روان یابد از کالبدتان رها

سلم و تور از جهتی با هم مشابه و از جهت دیگر با هم متفاوت‌اند؛ هر دو از اعتدال و سلامت روح (که خصیصه ایرج است) بی‌نصیب‌اند، هر دو افزون‌طلب و سنگدل و بد سرشتند، با این تفاوت که تور، بدخویی را با جسارت و صراحت همراه دارد و سلم آن را با تلبیس و حسابگری (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۵۷).

آسیب‌شناسی شهرداری در عصر تاریخی

داستان قدرت در سلسله ساسانیان، به جهات مختلف با دوره اساطیری تفاوت‌های عمده‌ای دارد. در این قسمت، شاهنامه آشکارا از اوج خود فرود می‌آید و بیشتر به منابع تاریخی نزدیک می‌شود. با این حال همچنان نگرش آسیب‌شناسانه فردوسی بر کل این دوره نیز حاکم است. در این دوره انتقال قدرت زود به زود و به سرعت صورت می‌گیرد و مدت حکومت پادشاه بیش از چند سال و گاه چند ماه نیست. اکثر شاهان به جهت عادی بودن در عداد یکدیگرند و تنها یکی دو نفر از آنان از ویژگی‌های خاصی بهره‌مندند؛ به عبارت بهتر وجود خلأ قدرت و نبود شاهان آرمانی، ویژگی اساسی این دوره است؛ به همین جهت شماری کودک و زن در همین دوره به سلطنت می‌رسند.

برخلاف دوره اساطیری، جنگ‌های کین‌خواهانه و آرمانجویانه، جای خود را به جنگ‌های شخصی شاهان ایران با رومیان داده است و دیگر از فداکاری‌ها و دل‌آوری‌های شاهان و پهلوانان ملی و اسطوره‌ای خبری نیست، در عوض وزیران و موبدان نقش عمده‌ای در سیاست یافته‌اند.

فردوسی در تحلیل شخصیت گشتاسب و چهره‌ای که از او تصویر کرده، کاملاً مسیری برخلاف متون زردشتی و حتی تاریخی پیموده است. نام گشتاسب در اوستا، ویشتاسب است و از او به‌عنوان پیرو و دوست زردشت یاد شده است. متون تاریخی نیز همین مسیر

را پیموده‌اند. در حالیکه فردوسی از او چهره‌ای منفی با صفات قدرت‌طلبی، فزونخواهی، پیمان‌شکنی و غیره ترسیم کرده است. فردوسی از ابتدا گشتاسب را فردی جاه‌طلب و با آرزوهای دور و دراز برای دستیابی به قدرت معرفی می‌کند و بر غرور و بلندپروازی او تأکید می‌کند:

که گشتاسب را سر پر از باد بود وز آن کار لهراسب ناشاد بود

ماجرای مبارزه قدرت بین گشتاسب و فرزندش اسفندیار در روند رو به رشد حماسه بسیار مهم‌تر و پیچیده‌تر از مبارزه گشتاسب با پدرش است. گشتاسب همواره به اسفندیار مظنون است و از اقدام اسفندیار برای کسب تاج و تخت می‌هراسد. پادشاه در نخستین رویارویی با فرزند، به سعایت گرزم پهلوان که رقیب اسفندیار است، فرزند را به زندان می‌افکند و بر او سخت می‌گیرد. گرزم در بدگویی از اسفندیار به پادشاه می‌گوید:

بر آن است که بندد تو را به شاهی همی بد پسندد تو را
تو را گر به دست آورید و بیست کند مر جهان را همه زیر دست

دومین مواجهه پادشاه با اسفندیار که در نهایت به مرگ او نیز منجر می‌شود، دستور گشتاسب برای اعزام به سوی رستم و دستگیری جهان پهلوان است. در این پرده از مبارزه قدرت، گشتاسب که به دلیل پیشگویی ستاره‌شناسان از عاقبت شوم اسفندیار آگاه شده و دریافته است که در نبرد با رستم، کشته خواهد شد، آگاهانه او را به صحنه رویایی با رستم اعزام می‌کند و جالب آنکه اسفندیار نیز خود از نیت پدر کاملاً آگاه است:

سپهد بروها پر از تاب کرد به شاه جهان گفت زین باز گرد
تو را نیست دستان و رستم به کار همی راه جوئی به اسفندیار
دریغ آیدت جای شاهی همی مرا از جهان دور خواهی همی

فردوسی جریان آسیب‌شناسی شهریار در عصر خسرو انوشیروان را از درون دربار و محیط خانوادگی او آغاز می‌کند و با تشریح عصیان نوشزاد، پسر خسرو، ماجرای جنگ

قدرت بین پدر و پسر را به نمایش می‌گذارد. در متون تاریخی، اشاره‌ای به مبارزه خسرو با پسر مسیحی‌اش نیست؛ ولی فردوسی با ارائه توصیفی کامل از این ماجرا، ضمن نشان دادن پرده‌ای جدید از جنگ قدرت، نوعی از درگیری عقیدتی و دینی را نیز به تصویر می‌کشد.

از «آز» به «داد»: راه حل بحران

در «منطق عملی» اندیشه‌ورزی سیاسی، کشف راه‌های ممانعت از زوال و فروپاشی قدرت و هدایت آن در جهت آرمان‌های اصلی، وجه دیگر اندیشه‌ورزی سیاسی است. در اندیشه ایرانی‌شهری و به همین قیاس در اندیشه فردوسی عوامل مشخصی به اصلاح‌گری و جلوگیری از فروپاشی قدرت کمک می‌کند. این مسئله گاه به صورت عوامل غیبی و ماوراءالطبیعی ظهور می‌کند و شکل پیوستن یا گریختن فرّاز پادشاه را به خود می‌گیرد. گاهی نیز عوامل نهادی و ساختاری در جهت مهار و اصلاح قدرت، نقش دارند. جامعه پهلوانان، جهان پهلوان، موبد یا وزیر از جمله کسانی هستند که در این زمینه مؤثرند، اما در جمع‌بندی کلی به نظر می‌رسد که فردوسی در سرتاسر شاهنامه می‌کوشد از مرجعیت اخلاق، بیشترین استفاده را برای مهار قدرت ببرد.

اندیشه ایرانی‌شهری، قدرت را به اهداف و آرمان‌های خاصی مشروط می‌گرداند. قدرت در صورتی که معطوف به این اهداف و آرمان‌ها باشد، مطلوب خواهد بود و در غیر این صورت، قدرت همواره سمت و سوی اهریمنی خواهد یافت. یکی از اصلی‌ترین پیام‌های فردوسی در شاهنامه، تبیین اهداف و آرمان قدرت در تاریخ قوم ایرانی است. بیان این اهداف در چارچوب کلی اندیشه ایرانی‌شهری با بهره‌گیری از پایدارترین مفاهیم در اندیشه ایرانی صورت می‌گیرد، به همین جهت کشف شبکه مفاهیم به کار رفته در این خصوص و ارتباط معنایی آن‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. در بین شبکه مفاهیم شاهنامه، واژه **داد** به جهت کاربرد و نیز ثقل معنایی، جایگاه و اهمیت خاصی دارد.

نگرش سیاسی به شاهنامه، برخی مواقع برحسب مفاهیم اصلی اندیشه سیاسی همانند عدالت و قدرت صورت گرفته است. ف.م جوانشیر در کتاب **حماسه داد**، با سودجستن از شیوه مفهوم‌شناسی، واژه داد را به‌عنوان اساسی‌ترین مفهوم سیاسی

شاهنامه تلقی کرده و با بررسی و پی‌جویی ماجرای این واژه در سراسر کتاب، آن را استوارترین رکن بینش سیاسی - فلسفی معرفی می‌کند و در قبال کسانی که شاهنامه را حماسه ملی می‌دانند، حماسه داد را جایگزین می‌کند. این اهمیت تا بدان حد است که برخی شاهنامه‌پژوهان، شاهنامه را اساساً کتابی در خصوص داد قلمداد کرده‌اند. ف.م. جوانشیر در کتاب خود به نام حماسه داد، فردوسی را هوادار استقرار داد می‌داند و می‌نویسد:

«او (فردوسی) تمام عقاید و افکار و آرزوهای خود را در یک کلمه - داد - خلاصه می‌کند. داد استوارترین رکن بینش سیاسی - فلسفی فردوسی است. داد، داد، داد، این است فریاد فردوسی و پیام فردوسی. داد در نظر فردوسی سنگ پایداری است که باید همه آرزوها و آمال بشری بر آن استوار باشد. اندیشه داد در شاهنامه از یک سو خصلت افسانه‌ای - اسطوره‌ای دارد و از سوی دیگر درونمایه فلسفی - منطقی. فردوسی از اندیشه‌های رایج در میان توده مردم و از بقایای اندیشه‌های مذهبی اوستایی و همچنین از مقوله عدل که یکی از اصول مذهب شیعه است، مدد می‌گیرد، آن‌ها را با روح شاعرانه و منطق خردمندان خویشتن به هم می‌آمیزد و با زیباترین بیانی که در تصور نمی‌گنجد عرضه می‌دارد» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۸۰).

نویسنده یاد شده کمی بعد با تکیه بر اهمیت بنیادین داد در اندیشه سیاسی فردوسی، آن را نه صرفاً اصلی اخلاقی که با شیوه‌های کشورداری مرتبط دانسته و داد را نظم خردمندان حکومت، معنا می‌کند.

شاهرخ مسکوب در تبیین واژه داد، از مفهوم آشه در اندیشه ایرانشهری یاری می‌گیرد و تشابه و تفاوت این دو مفهوم را به نحوی مطلوب باز می‌نماید:

«داد نیز مانند آشه قانون کلی و آیین درست رفتار جهان و انسان است ولی برخلاف "آشه" مجرد نیست و در ساحت اندیشه نمی‌ماند. یکی بیشتر نهاد آیین یا منش نیک است در عالم اندیشه و دیگری به کار بستن آن آیین، واقعیت بخشیدن به آن منش است. پیرو "آشه" داد می‌ورزد و هر کار دادگرانه او زخمی است بر پیکر دروغ. داد و آشه هر دو با مفهوم اعتدال و دوری از افراط و تفریط ارتباط دارند» (مسکوب، ۱۳۸۱: ۲۳۱).

منصور رستگار فسایی با تأکید بر اینکه، داد یکی از اصول پنجگانه هویت ایرانی است به

این ارتباط معنایی به‌خوبی اشاره کرده است:

«در شاهنامه داد دو وجهه الهی و انسانی دارد و گفتار برگزیده خداوند خرد است. داد از یکسو، بخشش و قسمت‌ازلی هر انسان از حیات است و از سوی حاکمیت متعادل و منطق خردورزانه و مصلحانه زندگی مادی و معنوی انسان را برعهده دارد و توازن و تعادل و رابطه‌ای دوجانبه را در زمین و آسمان سبب می‌شود و انسان را از افراط و تفریط، حرص و خست و لثامت، اسراف و تبذیر، دورویی و دغل‌بازی، ستمگری و ناسپاسی باز می‌دارد و قناعت و سخاوت و آزر و نرم‌خویی و نرم‌سخنی را در جان وی جای می‌دهد. داد، نیروی تعادل‌بخش هستی است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۴).

داد در شاهنامه، با سه مرجع اصلی یعنی دین، نظام آفرینش و خرد انسانی هماهنگ و سازگار است؛ از همین جا داد با سه مفهوم دین، نظام هستی و خرد پیوند معنایی می‌یابد و شبکه مفاهیم آرمانی در شاهنامه تکمیل می‌گردد.

داد و دین

داد در شاهنامه امری عمیقاً قدسی و الهی تلقی می‌شود و خداوند، خدای داد نامیده می‌شود:

خداوند داد و خداوند رای کزویست گیتی سراسر به پای

داد الهی در تمام هستی جاری و ساری است و هیچ موجودی از بند داد الهی رهایی ندارد. همه باید داد الهی را گردن نهند:

ز خورشید تابنده تا تیره خاک گذر نیست از داد یزدان پاک
یا:

ز رخسند خورشید تا تیره خاک همه داد بیند ز یزدان پاک

از آنجا که شهریاری امری قدسی و الهی است، شهریار موظف به اجرای داد و پیروی از داد الهی است. بیداد با بی‌دینی برابر است و شاه بیدادگر، برهم‌زننده نظام الهی است:

چنین همچو شد شاه جهان زو شود زود زیر و زبر

بدو بر پس از مرگ نفرین بود همان نام او شاه بی‌دین بود
و در یک کلام می‌گوید:
چه گفت آن سخنگوی با آفرین که چون بنگری مغز دادست دین

داد و نظام هستی

همچنانکه داد با نظام دین و اخلاق مرتبط است، با نظام هستی و آفرینش نیز پیوند دارد؛ چرا که در تفکر ایرانشهری، اخلاق، اصلی هستی شناختی به‌شمار می‌رود و نیکی و بدی در ذات آفرینش جا دارد و بین نظام خلقت و دین گسستی دیده نمی‌شود؛ بر همین اساس، دادگری، کنشی منطبق با نظام هستی و در عین حال دین است و بیدادگری، برهم‌زننده آیین طبیعت و امری اهریمنی است. با استقرار داد و نظام سیاسی مبتنی بر داد، طبیعت به شکوفایی می‌رسد و همزمان راه و رسم اهریمنی برمی‌افتد.

بزد گردن غم به شمشیر داد نیامد همی بر دل از مرگ یاد
زمین گشت پر سبزه و آب و نم بیاراست گیتی چو باغ ارم
توانگر شد از داد و از ایمنی زبد بسته شد دست اهریمنی

در مقابل وقتی شاه بیدادگر می‌شود، طبیعت هم رو به نیستی می‌گذارد:

ز بیدادی شهریار جهان همه نیکوی باشد اندر نهان
نزاید بهنگام در دشت گور شود بچه باز را دیده کور
ببُرد ز پستان نخجیر شیر شود آب در چشمه خویش قیر
شود در جهان چشمه آب خشک ندارد به نافه درون بوی مشک

داد و خرد

داد با خرد انسانی نیز همسو و هم‌جهت است. خرد در شاهنامه هدیه‌ای الهی از جانب پروردگار است که ضمن تمیز نیک و بد، آدمی را به سوی خداوند راهنمایی می‌کند. خرد برترین مخلوق خدا و عامل همه نیکی‌ها و ستودنی‌هاست:

فزون از خرد نیست اندر جهان	فروزنده که‌تران و مه‌ان
همان کس که او شاد شد از خرد	جهان را به کردار بد نسپرد
پشیمان نشد هر که نیکی گزید	که به آب دانشی نیارد مزید
رهاند خرد مرد را از بلا	مبادا کسی در بلا مبتلا
نخستین نشان خرد آن بود	که از بد همه ساله ترسان بود
بداند تن خویش را در نهان	به چشم خرد جست راز جهان
خرد افسر شه‌ریاران بود	همان زیور نامداران بود
بداند بدو نیک مرد خرد	بکوشد به داد و بییچد ز بد

خرد در شاهنامه، مجموعه‌ای از توانمندی‌های معنوی و روحی است که منشاء الهی دارد. این توصیف از خرد با تصور رایج آن، یعنی قوه‌ای نظری که با تکیه بر مبانی منطقی و براهین و استدلال‌های فکری به نتیجه‌گیری می‌پردازد، متفاوت است. در شاهنامه تقابل خرد و نیروهای اهریمنی بسیار بارز است. خرد تنها نیرویی است که توان مقابله با دیوهای شرور (رذیلت‌های اخلاقی) دارد. بزرگمهر در پاسخ به انوشیروان در خصوص نیرویی که در مقابل دیوهای ده‌گانه بایستد می‌گوید:

چنین داد پاسخ که دست خرد	ز کردار اهریمنان بگذرد
خرد باد جان تو را رهنمون	که راهی دراز است پیش اندرون
ز شمشیر دیوان خرد جوشن است	دل و جان داننده، ز او روشن است

در اوستا «راستی» از «اشه» هستی می‌پذیرد و در شاهنامه از خرد. دشمنان خرد و یاران «دروغ» اوستایی، دیوهای آز، خشم، شهوت، حسد و ... از عالم اسطوره و دین به ساحت بشری فرود می‌آیند و در داستان‌های شاهنامه چون سرشت پلید، گوهر ناپاک، کژی و کاستی جان و تن، خوی بد و بیشتر چون فریب دیو دیده می‌شوند تا خود دیو. ستون خرد داد و بخشایش است در بخشش او را چو آرایش است یا:

ز یزدان و از ما بر آن کس درود که تارش خرد باشد و داد پود

داد و نظام سیاسی

دادگری به دو شیوه سلبی و ایجابی تحقق می‌پذیرد. در شیوه ایجابی، دادگری با مردم‌داری و مهرورزی به زیردستان پیوند می‌خورد و در شیوه سلبی، فرمانروا از دست یازیدن به بیداد منع می‌گردد، چرا که دست نبردن به بیداد، خود داد است:

مکن ای برادر به بیداد رای که بیداد را نیست با داد پای

یا:

سوی راه یزدان بیازیم چنگ بر آزاده گیتی نداریم تنگ

یزدگرد می‌گوید:

بزرگی دهم هرکه کهتر بود یازارم آن را که مهتر بود

اسکندر می‌گوید:

به درویش بخشیم بسیار چیز ز دارنده چیزی نخواهیم نیز

در شاهنامه مردم‌داری با نترسیدن مردم از فرمانروا، باز بودن بارگاه شاه به روی مردم، امکان عمومی سخن گفتن با شاه و ظرفیت و تحمل او ارتباط دارد. انوشیروان می‌گوید:

هر آن کس که باشد از ایرانیان بیند بدین بارگه بر میان

بیابد ز ما گنج و گفتار نرم چو باشد پرستنده با رای و شرم...

شما دل به فرمان یزدان پاک بدارید و از ما مدارید پاک

اردشیر می‌گوید:

گشاده‌ست بر هر کس این بارگاه ز بد خواه و از مردم نیکخواه

دقت در مصادیق و موارد کاربرد داد، حاکی از آن است که داد با دو شاخص اصلی مشخص می‌شود؛ شاخص نخست بعد مادی و سخت‌افزاری دارد و داد را با نظریه آبادانی

_____ "آز" و "داد": آسیب‌شناسی سیاسی شهرداری در شاهنامه فردوسی / ۱۷

مرتبط می‌سازد. به عبارت دیگر داد در عرصه مادی به معنای دهش و گشاده‌دستی، باز گذاشتن در گنج‌ها، آبادسازی زمین، احیاء خرابی‌ها و ویرانی‌ها است:

هر آن بوم و بر کان نه آباد بود تبه بود و ویران ز بیداد بود
درم داد آباد کردش ز گنج ز داد و ز بخشش نیامدش رنج

اما داد معنایی روحی و معنوی و به عبارت دیگر نرم‌افزاری نیز دارد و آن عبارتست از احساس امنیت و آرامش، خوشی و شادی و بی‌غمی:

ز دادش جهان یکسر آباد کرد دل زیر دستان خود شاد کرد
یا:

بدان داد ما را کلاه بزرگ که بیرون کنیم از رمه میش گرگ

دادگری صرفاً اصلی اخلاقی نیست بلکه بنیاد حکومت و امری کاملاً سیاسی است. داد ضامن پایداری حکومت و بیداد عامل فروپاشی قدرت است. بیداد همچون کنشی اهریمنی، موجب آشفتگی و ناامنی و پریشان‌خاطری است:

اگر دادگر باشدی شهریار بماند به گیتی بسی پایدار
یا:

گر ایمن کنی مردمان را به داد خود ایمن بخسبی و از داد شاد

بیدادگری شهریار، مجوزی برای سرنگونی و خلع قدرت از اوست:

چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه را دل بپیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواهد و را نیز شاه
ستم، نامه عزل شاهان بود چو درد دل بیگناهان بود

دادگری اصلی‌ترین عامل نیکنامی است و در اخلاق پهلوانی شاهنامه، نیکنامی برترین آرمان انسانی است، انسانی که در گذران روزگار، نه قدرت سیاسی او پایدار می‌ماند و نه قدرت فردی او:

اگر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیابی به جز آفرین
یا:
چو بخشنده باشی گرامی شوی ز دانایی و داد نامی شوی

نتیجه‌گیری

در میان منابع فکری ایرانی، شاهنامه جایگاه منحصر به فردی دارد. از جمله وجوه این اثر ادبی اندیشه ورزی سیاسی است که دارای ظرفیتهای خاصی است. با استفاده از الگوی اسپریگنز در اندیشه شناسی سیاسی، دو وجه از اندیشه ورزی سیاسی، یعنی تشخیص درد و ارائه راه دستیابی به وضع بدیل در شاهنامه قابل پیگیری است. فردوسی را می‌توان یک اندیشه ورز سیاسی ایرانی دانست که در سنت اندیشه سیاسی ایرانی اگرچه طبق سنت ایرانشهری می‌اندیشد، فراتر از آن به‌شکلی نظام‌مند به شناخت بحران زمانه خود و نیز به تشخیص منشأ و راه رفع موانع استقرار نظام مطلوب پرداخته است. فردوسی «آز» را منشأ زوال و «داد» را ضامن بقا هر نظام سیاسی دیده است و با تقابل آنها، نظام تفکر سیاسی خود را تدوین کرده است. وی ضرورت دادگری را ضرورتی اخلاقی (که همانا انطباق با قواعد نظام هستی است) و ضرورتی عملی برای بقا هر نظام سیاسی دانسته است. در شاهنامه این نظم فکری در دوره‌های مختلف تاریخی تقابل «داد» و «آز» را نشان داده است. فردوسی از شعر برای بیان مسائل جامعه ایرانی بهره برده است و زبان فارسی را در اوج ظرافت و زیبایی، در خدمت تبیین مسائل سیاسی در تاریخ ایران به کار گرفته است.

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۲) فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجائی، چاپ چهارم، تهران، آگه.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۳) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ چهارم، تهران، نودال.
- جوانشیر، ف.م (۱۳۸۰). حماسه داد، تهران، جام.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۱). فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی، تهران، طرح‌نو.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه
- کیا، خجسته (۱۳۶۹) شاهنامه فردوسی و تراژدی آتنی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۱) تن پهلوان و مردان خردمند، تهران، طرح نو.
- هروی، جواد (۱۳۸۱) تاریخ سامانیان، ترجمه حسن اندیشه، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.